

یک روز بازداشت بودم

دوره نوجوانی و جوانی آقاسید محمد مصداف باروهای خروش مردم ایران علیه رژیم پهلوی بود. مهدوی می گوید: برادر بزرگم دانشجوی سال سوم دانشگاه تهران بود. به واسطه آشنایی با دانشجویان مبارز، هر زمان که به خانه می آمد، اعلامیه ها و نوارهای کاست امام خمینی^(ره) را با خود می آورد و با هم میان مبارزان شهرمان توزیع می کردیم. آقاسید محمد یک بار حین توزیع اعلامیه توسط مأموران رژیم دستگیر شد. او آن روز را برایمان این طور روایت می کند: سال سوم دبیرستان بودم و اعلامیه ها را برادرم تازه از تهران آورده بود. مشغول انداختن اعلامیه ها از زیر در به داخل حیاط منازل بودم که دستگیر شدم. یک روز در بازداشتگاه بودم و آن هاسعی داشتند با نصیحت مرا از کارم منصرف کنند. می گفتند تو فرزند فرد شناخته شده ای هستی و نباید دنبال این آدم های خرابکار بروی. آن ها نصیحتم می کردند و من خیره خیره در صورتشان نگاه می کردم و از امام خمینی^(ره) تعریف می کردم.

آخرین دیدار ۲ برادر

با تعطیلی مدارس و دانشگاه ها، برادرش از تهران به قائن آمد تا در تظاهرات و انسجام مردم شهرش حضور داشته باشد. مهدوی در صحبت هایش به روز شهادت برادر اشاره می کند و می گوید: دو روز بعد از عاشورا مصداف با ۲۲ آذر سال ۵۷ بود. برای راهپیمایی به خیابان رفته بودیم. از صبح خیابان ها صحنه آتش زدن لاستیک و تیراندازی بود. در حال نوشتن شعار روی دیوار بودم که برادر بزرگم، سید حسین، خودش را به من رساند و گفت «چه کاری کنی؟ در روز روشن که نباید شعار نویسی کنی!» مشغول صحبت بودیم که فریاد زدند: «مأمورها آمدند! فرار کنید.» مأموران گاز اشک آور پرتاب و شروع به تیراندازی کردند. در میان دود و آتش از هم دور شدیم و متوجه نشدم که برادرم به کدام سمت رفت. عده ای فریاد زدند که «نترسید؛ تیرها مشقی است.» اما سر که چرخاندم؛ دیدم مردم مثل برگ درخت روی زمین افتاده اند.

بعد از اتمام تیراندازی مأموران، مردم، مجروحان را به بیمارستان منتقل کردند. به آقاسید محمد هم اطلاع دادند که برادرش را بین زخمی ها دیده اند. اما او نمی خواست باور کند یا خودش می گفت چند دقیقه قبل از آمدن مأمورها سید حسین را دیده است؛ حتما فرار کرده. شاید هم او را با فرد دیگری اشتباه گرفته اند. باین حال برای اطمینان بیشتر به بیمارستان رفت و متوجه شد برادرش و چند نفر دیگر به شهادت رسیده اند. روز بعد، تشییع پیکر شهید اباشکوه تمام برپا شد. بعد از پیروزی انقلاب و با هماهنگی آموزش و پرورش، مدرسه ای که شهید سید حسین مهدوی الحسینی در آن تحصیل می کرد، به نام او نام گذاری شد.

دیدار یار

پس از سپری شدن چهلیم شهادت برادرش، یکی از اقوامشان که ساکن تهران بود، برای تغییر روحیه آن ها را چند ماهی به پایتخت دعوت کرد؛ روزی که رسیدیم ۱۲ بهمن ۵۷ و هم زمان با ورود امام خمینی^(ره) بود. بعد از استقرار موقت امام در مدرسه رفاه (جنب مدرسه علوی)، با توجه به نزدیک بودن محل اقامتمان به این مدرسه، پنج بار همراه جمعیت به دیدار امام^(ره) رفتم. ایشان از پنجره برای مردم دست تکان می دادند. در آن لحظه ها به این فکر می کردم که بالاخره خون شهدای ما به ثمر نشست و امام^(ره) به میهن بازگشت. در آن لحظه ها این موضوع برایم بسیار شیرین بود. البته سال ها بعد نیز که خانواده شهید ابا دیدار رهبری می رفتند، ما هم به اتفاق مادرم خدمت حضرت امام^(ره) رفتیم.

دفاع از میهن

محمد آقادر بهمن ۱۳۶۰ ازدواج و هم زمان کارش را در اداره مخابرات آغاز کرد. از آنجایی که به خواندن دروس حوزه علاقه داشت، تحصیل در مدرسه علمیه را شروع کرد. مدتی درس خواند، اما آن را رها کرد؛ زیرا کشورمان در حال دفاع مقدس بود. برای آقاسید محمد حضور در جبهه، ضروری تر از رفتن به حوزه بود. به همین دلیل سال ۱۳۶۲ برای پنج ماه راهی جبهه شد. این باز نشستگی مخابرات می گوید: از طریق جهاد سازندگی اعزام شدم. هنگامی که به سمنج رسیدیم، قرار شد به همراه چند رزمنده دیگر پنج ماه در سردشت بمانیم.

جرقه ای برای شاعری

شعر گفتن را زمانی که ۳۵ سال داشت، شروع کرد. تا قبل از آن حتی یک بیت شعر نگفته بود. او در این باره توضیح می دهد: سال ۱۳۷۴ بود که پسر عمه ام، مرحوم آیت... سید محمد علی فقیه، به رحمت خدا رفت. تحت تأثیر این غم، شعری در رثای این عالم گفتم. البته حالا که به آن نوشته رجوع می کنم، متوجه شدم نقص های بسیاری دارد. اما آنچه سرودم، اولین شعر بلندم محسوب می شد. بعد از آن احساس کرد که طبع شعر دارد؛ به همین دلیل در شب شعرهای اداره ارشاد و آستان قدس رضوی شرکت کرد. آنجا هم برای او کلاس آموزش بود و هم جایی که بتواند شعرهایش را در حضور استادان بخواند.



برای هر موضوعی شعر می گویم

برای نوشتن شعر نیاز به خلوتی دارد که در آن با آرامش اشعارش را بنویسد. در این باره می گوید: صبح ها بعد از نماز صبح، بهترین زمان برای شعر گفتن است. بیشتر اشعاری که برای ائمه^(ع) سروده ام یا مناجات هایی که نوشته ام، در این زمان بوده است. مضمون بیشتر اشعارش، درباره معصومان^(ع)، به خصوص پیامبر اکرم^(ص)، حضرت فاطمه زهرا^(س)، امام حسین^(ع)، امام علی^(ع) و امام زمان^(عج) است. می گوید: شاید بتوان گفت برای هر معصوم بیش از سی شعر متفاوت در موضوعات مختلف سروده ام. البته احادیثی از ائمه^(ع) را نیز به شعر تبدیل کرده ام.

گاهی روزی چند شعر می سراید و گاهی هم چند روز، یا حتی یک هفته، حتی یک بیت هم نمی سراید. مهدوی الحسینی معتقد است شعر گفتن یک احساس درونی است و باید خود جوش باشد. او می گوید: شعر مانند الهام است. گاهی مطلع شعری به ذهنم می آید. آن را یادداشت می کنم و در روزهای بعدی، سرفرصت، ادامه آن را تکمیل می کنم.

احادیثی که به شعر تبدیل شد

برای بسیاری از علما، احادیث را به شعر تبدیل کرده است تا برای شیرین تر کردن منبرهایشان از آن استفاده کنند. او می گوید: چندی قبل، آیت... دکتر محمد علی رضایی بیرجندی در فضای مجازی، پیامی ارسال کرد و از من خواست سوره لیل را برای کتابش که قرار است به چاپ برسد، به شعر تبدیل کنم. من هم افتخار آن را داشتم که بتوانم مفاهیم این سوره را به شعر تبدیل کنم.

برای هر موضوعی که فکرش را بکنید شعری دارد؛ از گرانی دلار و سکه گرفته تا تولد اطرافیان. او می گوید: به نظرم شعر باید محتوای داشته باشد و بازتابی از درد دل جامعه و مردمی باشد که با آن هازندگی می کنیم. شعر آینه خواسته های مردم است و شاعر باید بر اساس دغدغه های مردمی طبعش را بکار گیرد. در این صورت است که شنونده، آن را می پذیرد.

اجتماعات شبانه و شور حماسی

بسیاری از شعرهایی که در اجتماعات شبانه مردمی چهارراه مقدم خوانده می شود، سروده این شاعر محله پروین اعتصامی است؛ شعرهایی درباره حماسه حضور مردم و ایباتی که در آن از مظلومیت مردم فلسطین و غزه گفته شده است. مهدوی الحسینی درباره اینکه اشعارش چگونه به اجتماعات شبانه مردمی راه پیدا کرده است، توضیح می دهد: از همان لحظه اولی که خبر شهادت رهبرمان را شنیدم، مانند همه مردم کشورمان غمگین شدم. شعری هم در این زمینه گفته ام. از لحظه ای که به فرمان رهبرمان، آیت... سید مجتبی خامنه ای، به خیابان آمدیم و حضور پر شور مردم را دیدم، احساساتم غلبان کرد و برای مردم غیوری که با حضورشان از انقلاب و رهبری حمایت می کنند، شعری گفتم. آن را برای مسئول اجتماعات شبانه مردمی خواندم و قرار شد روی سن برای مردم اجرا کنیم. علاوه بر اجتماعات محله خودمان، به دیگر محلات منطقه ۸ هم رفته و اشعارم را خوانده ام. او درباره بازتاب ایباتی که در اجتماعات می خواند، می گوید: مردمی که در اجتماع حضور دارند، پیش من می آیند و آنچه خوانده ام، تعریف و تمجید می کنند. همین موضوع انگیزه ای برای ادامه دادن کارم است. به نظرم سخنی که از دل برآید، لاجرم بر دل می نشیند.